**ترجمه تفسير الميزان    ج‏14    566**

[معناى آيه:" ذلِكَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ..." و مراد از نصرت خدا در آن، و وجه آوردن دو صفت" عفو" و" غفور" بعد از وعده نصرت به مظلوم‏]

" ذلِكَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ" كلمه" ذلك" خبر است براى مبتدايى كه حذف شده و تقدير آن" الامر ذلك الذى اخبرناك" است، يعنى مطلب از اين قرار بود كه برايت گفتيم، كلمه" عقاب" به معناى مؤاخذه انسان است به نحوى ناخوشايند، در مقابل كارى ناخوش آيند كه عقاب شونده مرتكب شده، و اگر اين مؤاخذه را عقاب ناميده‏اند، بدين مناسبت است كه عقيب و دنبال عمل ناخوش آيند قرار دارد.

و" عقاب به مثل عقاب" كنايه از معامله به مثل است و چون اين معامله به مثل، كار خوبى نيست لذا آن را مقيد كرد به قيد" بغى" و جمله" بغى عليه" را با لفظ" ثم" بدان عطف نمود.

" لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ"- با در نظر گرفتن اينكه مقام، مقام اذن در جهاد است، از ظاهر سياق بر مى‏آيد كه مراد از" نصر" اظهار و غلبه دادن مظلومان بر ظالمان ستمگر ياغى است به اينكه در جنگ آنان را بر اينان پيروزى دهد. و ليكن ممكن است در جمله‏" وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً"[[1]](#footnote-1) مقصود از" نصرت" تشريع قانون به نفع مظلوم و عليه ظالم باشد، تا مظلوم بتواند آنچه را كه بر سرش آمده تلافى كند. و مقصود از" اذن در قتال" هم همين قانون باشد، يعنى دست كوتاه مظلوم را دراز كند تا دست درازى ظالم را تلافى نمايد.

و با اين احتمال، ديگر تعليل نصرت به جمله‏" إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ" كاملا روشن مى‏شود، چون اجازه به قتال و مباح كردن آن در موارد اضطرار و حرج، و امثال آن، خود از مقتضيات دو صفت عفو و غفور بودن خدا است هم چنان كه مكرر در تفسير امثال:" فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ"[[2]](#footnote-2) توضيح داده‏ايم، و مخصوصا در جلد ششم اين كتاب در

ترجمه تفسير الميزان، ج‏14، ص: 567

بحث" مجازات و عفو" كاملا روشن ساخته‏ايم.

و بنا بر اين، معناى آيه چنين مى‏شود: هر كس ستم كننده بر خود را عقاب كند به مثل عقابى كه او از در ظلم كرده، خدا او را يارى كرده چون اجازه چنين عملى را به او داده و او را از معامله به مثل ممانعت نفرموده، چون خدا بخشنده و غفور است، و آنچه اثر زشت كه اين معامله به مثل دارد محو مى‏كند، چون اگر محو نكند عقاب و آزار رساندن به خلق در نظام حيات اثر زشت خود را مى‏گذارد، چيزى كه هست خدا در خصوص اين موارد آن اثر زشت و مبغوض را مى‏پوشاند، چون خودش به آن اجازه داده و آن را حرام نكرده.

با اين بيان اين نكته نيز روشن مى‏شود كه به چه مناسبت در آخر آيه قبلى وصف حلم را آورد و نيز روشن مى‏گردد كه كلمه" ثم" تنها براى رساندن بعديت به حسب ذكر است، نه بعديت زمانى.

بعضى از مفسرين‏[[3]](#footnote-3) در معناى آيه گفته‏اند: هر كس به جنايت كننده بر خود جنايتى وارد آورد و سپس برگردد و او را دوباره مجازات كند خدا آن مظلوم را يارى مى‏كند، كه خدا بخشنده آن عقابى است كه بار دوم به دشمن داده و اين ترك اولى را مرتكب شده، هر چند كه جا داشت كه صبر، و عفو از جانى، و بزرگوارى را ترك نكند، هم چنان كه قرآن دستور داده فرمود:

وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى‏"[[4]](#footnote-4) و نيز فرمود:" فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ"[[5]](#footnote-5) و نيز فرمود:" وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ"[[6]](#footnote-6).

در اين تفسير چند اشكال است:

اولا در اين تفسير كلمه" ثم" براى بعديت زمانى گرفته شده، و به همين جهت كلمه" عقاب" با كلمه" بغى" دو معنا پيدا كردند و كلمه عقاب با اينكه معنايش مطلق است هم جنايت را شامل است و هم غير آن را، مختص به جنايت شده و چنين اختصاصى دليل ندارد.

و ثانيا اين مفسرين نصرت را به معناى نصرتى تكوينى (ظفر دادن) گرفته‏اند نه تشريعى (حق قانونى) و در حقيقت آيه را به معناى خبر دادن از نصرت خدا مظلوم را بر ظالم گرفته‏اند و حال آنكه چه بسيار ظالم‏ها را مى‏بينيم كه بعد از انتقام مظلوم از او، دوباره ظلم خود را از

ترجمه تفسير الميزان، ج‏14، ص: 568

سرگرفته و خدا هم تكوينا ياريش نكرده است.

و ثالثا قتال با مشركين و جهاد در راه خدا به طور قطع از مصاديق اين آيه است، و لازمه معنايى كه براى آيه كردند اين است كه ترك جهاد با كفار، و بخشودن آنان از جهاد اولى و بهتر باشد، و فساد اين قول واضح است‏" ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ"" ايلاج" هر يك از شب و روز در ديگرى به معناى حلول آن در محل آن ديگرى است، مانند حلول نور روز در جاى ظلمت شب، گويى كه نور صبح مانند فرو رفتن چيزى در چيزى داخل ظلمت شب مى‏شود، و پس از وسعت يافتن همه آن فضايى را كه ظلمت شب گرفته بود مى‏گيرد، هم چنان كه ظلمت عصر مانند چيزى كه در چيزى فرو رود، وارد در نور روز شده در آن وسعت مى‏گيرد، تا همه فضا و جاى نور را بگيرد.

[تعليل نصرت دادن به مظلوم، به حق بودن خداوند و عموم قدرت او عز و جل‏]

مشار اليه به كلمه" ذلك" بنا بر آن معنايى كه ما براى نصرت كرديم پيروزى مظلوم است كه بر ظالم خود دست قانونى يافته و عقابش نموده است و معنايش اين است كه: اين نصرت به سبب آن است كه سنت خدا بر اين جريان يافته كه همواره يكى از دو نفر متضاد و مزاحم را بر ديگرى غلبه دهد، همانطور كه همواره روز را بر شب، و شب را بر روز غلبه مى‏دهد، و خدا شنواى گفته‏هاى ايشان و بيناى اعمال ايشان است پس مظلوم را كه حقش از دست رفته مى‏بيند و آه و ناله‏اش را مى‏شنود و او را يارى مى‏كند.

در معناى اين آيه وجوه ديگرى ذكر كرده‏اند كه با سياق آيه انطباق ندارد، و ما هم از ذكر آنها خوددارى نموديم.

" ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ" اشاره به كلمه" ذلك" باز به همان نصرت و يا هم به آن و هم به سببى كه براى آن ذكر كرد مى‏باشد.

دو حصرى كه در جمله‏" بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ" و جمله‏" وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ" به كار رفته، يا به اين معنا است كه خدا حق است و باطل در او راه ندارد و خدايانى كه براى خود گرفته‏اند باطل محض است و هيچ حقى در آنها نيست پس خدا قادر است بر اينكه در تكوين موجودات تصرف نموده به نفع بعضى و عليه بعضى به آنچه مى‏خواهد حكم كند. و يا به اين معنا است كه خداى تعالى حق است، اما به حقيقت معناى كلمه و غير خدا كسى اينطور حق نيست، مگر كسى و چيزى كه او حقش كرده باشد و خدايانى كه به جاى خدا مى‏پرستند،

ترجمه تفسير الميزان، ج‏14، ص: 569

يعنى بتها بلكه هر چيزى كه بدان دل مى‏بندند و ركون مى‏كنند باطل است و بس، چون مصداق غير باطل تنها خدا است- دقت فرماييد- و اگر گفتيم باطل است لا غير، بدان جهت است كه خودش مستقلا حقيقت ندارد.

و به هر تقدير، معناى آيه اين است كه: اين تصرف در تكوين و تشريع از خداى سبحان است و سببش اين است كه خداى تعالى خودش حق است و با مشيت اوست كه هر موجود حقى داراى حقيقت مى‏شود، و آلهه مشركين و هر چيزى كه ظالمين ياغى بدان ركون مى‏كنند باطل است و قادر بر هيچ چيز نيست.

" وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ"-" علو" خداى تعالى به گونه‏اى است كه او علو دارد و هيچ چيز بر او علو ندارد. و كبرش طورى است كه در برابر هيچ چيز كوچك نمى‏شود و ذليل و خوار نمى‏گردد. و اين علو و اين كبر از فروعات حق بودن يعنى ثابت و زوال ناپذير بودن او است.

" أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ" در اين آيه بر عموم قدرت خداى عز و جل كه قبلا گذشت استشهاد شده به مساله فرو فرستادن آب از آسمان- و منظور از آسمان بالاى سر است- و سر سبز نمودن زمين.

و جمله‏" إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ" بيان علت سبز كردن زمين با فرستادن باران است، پس نتيجه آن تعليل و اين استشهاد چنين مى‏شود كه گويى فرموده باشد: خدا آب را از آسمان مى‏فرستد، تا چنين و چنان شود، چون خدا لطيف و خبير است و خود به عموم قدرتش گواهى مى‏دهد.

" لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ" ظاهر اين جمله مى‏رساند كه خبرى بعد از خبر باشد براى كلمه" ان" پس در نتيجه تتمه تعليل در آيه سابق خواهد بود. گويا فرموده: خدا لطيف و خبير و مالك همه موجودات در آسمان و زمين است و در ملك خود هر طور بخواهد به لطف و جبروتش تصرف مى‏كند، ممكن هم هست جمله‏اى غير مربوط به سابق، و تعليلى جداگانه و مستقل باشد.

و جمله‏" وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ" افاده مى‏كند كه هر چند تصرفات او همه جميل و نافع و سزاوار حمد و ستايش است ولى در عين حال خود او هيچ احتياجى به آن تصرفاتش ندارد. پس مفاد دو اسم" غنى" و" حميد" مجموعا اين است، كه خداى تعالى جز آنچه كه نافع است انجام نمى‏دهد، و ليكن آنچه انجام مى‏دهد نفعش عايد خودش نمى‏شود بلكه عايد خلقش مى‏گردد.

" أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ ..." اين آيه استشهاد ديگرى بر عموم قدرت خدا است، و مقابله ميان تسخير آنچه در زمين‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏14، ص: 570

است و تسخير كشتى‏ها در دريا تاييد مى‏كند كه مراد از زمين، خشكى، در مقابل دريا است و بنا بر اينكه جمله‏" وَ يُمْسِكُ السَّماءَ ..." پس از اين دو جمله واقع شده، مى‏رساند كه حاصل مقصود اين است كه خدا آنچه در آسمان و آنچه در زمين، و آنچه در درياها است مسخر براى شما كرده.

و مراد از آسمان همانطور كه گفتيم جهت بالا، و موجودات بالا است پس خدا نمى‏گذارد كه آن موجودات فرو ريزند، و به زمين بيفتند، مگر به اذن خودش كه با اذن او احيانا سنگهاى آسمانى و صاعقه، و امثال آن به زمين مى‏افتد.

خداوند اين آيه را با دو صفت رأفت و رحمت ختم فرموده تا نعمت را تتميم نموده، منت را بر مردم تمام كرده باشد.

" وَ هُوَ الَّذِي أَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ" سياق ماضى در" احياكم" دلالت مى‏كند بر اينكه مقصود از آن، حيات دنيا است، و اهميتى كه معاد دارد اقتضاء مى‏كند كه مراد از جمله" ثم يحييكم" حيات اخروى در روز قيامت باشد، نه حيات برزخى.

و اين نعمت حيات و دنبالش نعمت مرگ، و دنبال آن باز نعمت حيات، از نعمتهاى بزرگ الهى است كه خدا با آن منت را بر بشر تمام كرده و به همين جهت در آخر آيه فرموده:" به درستى كه انسان به طور مسلم كفران پيشه است".

بحث روايتى [ (دو روايت در ذيل آيه:" وَ الَّذِينَ هاجَرُوا ..." و آيه:" وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ...")]

در جوامع الجامع در ذيل آيه‏" وَ الَّذِينَ هاجَرُوا ... لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ" مى‏گويد: روايت شده كه اصحاب گفتند: يا رسول اللَّه! اينان كه كشته شدند فهميديم خدا چه چيزى به آنان عطا فرمود حال كه ما با تو جهاد مى‏كنيم آن طور كه آنان كردند، و اگر شهيد نشويم و به مرگ طبيعى از دنيا برويم نزد خدا چه اجرى خواهيم داشت؟ در پاسخ آنان اين دو آيه نازل شد[[7]](#footnote-7).

و در مجمع البيان در تفسير آيه‏" وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ..." مى‏گويد: روايت شده كه اين آيه در باره قومى از مشركين مكه نازل شد كه جمعى از مسلمانان را دو شب از محرم مانده ديدند و با خود گفتند اصحاب محمد در اين ماه قتال را حلال نمى‏دانند پس به آن دو حمله‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏14، ص: 571

كردند و آن دو سوگندشان دادند كه در ماه حرام جنگ مكنيد ولى نپذيرفتند و خداوند مسلمانان را بر ايشان پيروزى داد[[8]](#footnote-8).

مؤلف: اين روايت را الدر المنثور[[9]](#footnote-9) هم از ابن ابى حاتم از مقاتل نقل كرده ولى اثر ضعف از سر تا پاى آن هويدا است براى اينكه مشركين نيز مانند مسلمانان قتال در ماه حرام را حرام مى‏دانستند.

و در تفسير آيه‏" يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ..."[[10]](#footnote-10) در جلد دوم اين كتاب رواياتى در باره داستان عبد اللَّه بن جحش و اصحاب او گذشت كه ضعف اين روايت را بيشتر مى‏كند.[[11]](#footnote-11)

1. ( 1) هر كه مظلوم كشته شود، ما حق خونخواهى را براى وارث او قرار داده‏ايم، پس زنهار كسى در آدم‏كشى بى‏پروايى نكند كه خون كشته شدگان هدر نخواهد رفت. سوره اسرى، آيه 33. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 2) سوره مائده، آيه 3. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 1) منهج الصادقين، ج 6، ص 187. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 2) و عفو كنيد به تقوى نزديك‏تر است سوره بقره، آيه 237. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 3) و كسى كه عفو كند و آشتى نمايد، اجرش به عهده خدا است. سوره شورا، آيه 40. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 4) و كسى كه صبر كند و ببخشايد اين از عزم امور است. سوره شورا، آيه 43. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 1) جوامع الجامع، ص 297. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 1) مجمع البيان، ج 7، ص 93. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 2) الدر المنثور، ج 4، ص 369. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 3) سوره بقره، آيه 217. [↑](#footnote-ref-10)
11. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش. [↑](#footnote-ref-11)